

9508

عنا تفضل با و کج شخ سهر حقه مضم
و اسیع ز و کردی فرزند کولست که اگر تو اضع نه خ
نظیر نیز میوه و موالات ده مصداق هم اوان



۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم



قديم سطقن واجب الوجود قديم مطلق
 متى لا مكان قديم برهنى با مر تو به صفت ساطع
 امرت مست زن رضا خاگر دینت ابا درو کین سخن
 موجود دام یکین ملا مکان غفور خفا رقبم بسبک
 روز در سنده امزده هزارجم رحیم رحمان پادشای عظم
 بقا نوزت خلقا نزل او و پیغمبر تو در قبول
 پر شفا خواست آدم مشور به نعام انبیای تمام
 یارب سبحت موجود نیت ام سبحه وصف صفات
 مالک الملوک چهار انبیا جاه ایما و کینه رفیق در زمان
 دست نه قلم شرح طایفه راست باورین دلفظ ضمیر رحمان
 چه بولشیرین بعد عید شاه لوزان شکست و روز نور محمد کاه

کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتاب: زرد آهنگ
 مؤلف: شیخ الهی شیر محمد انصاری
 شماره قفسه: ۷۸۹۸
 شماره ثبت کتاب: ۱۱۵۱۱
 تاریخ: ۱۳۰۲
 محل: تهران

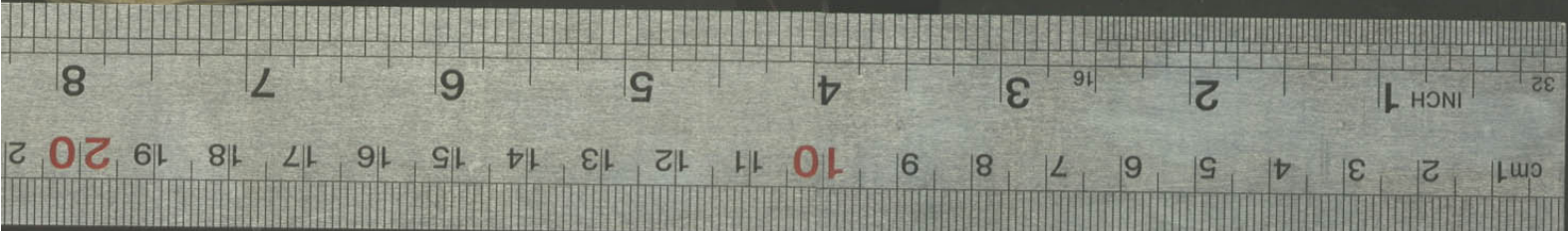
زرد آهنگ

۱۱۵۱۱-۷۸۹۸



دورسی شد ۲۷-۶

خطی « فهرست شده »
۹۵۰۴



رستم بستادی است به می
خسرو سالدگر من جوشه
عوز ز فرسپاسنغ به ربار
سرمه نشین بر پروردگار
رستم بهرام دلبه جو سخن
بنود مصاف ندیم ز نون
جهان در چرخ تو خدایان
بگفتن چش دردم بهار
سپه در آن دردم سوار پهلوان
شاه که چهره فر که از آن
فرانز چرخ که سبست

خارست تو را من است به پ
غلات شاه در بهرام بخشه
سپرد بهرام بر سر کارزار
مکیر اراق بر سر زلف
هر چه موین یکی نه خنجر
ایران به خارت سپاس خنجر
باز هم جهان بین در زلف
فغان میان دستان کوی کسندار
بیران زان صبر که تاج بخش
سواران زرم رعد زمانه
کودر کوا در خسرو پستان

بش در حق

بش دی ضم امان به دست
چاکر جاب است که کنه در
هفت سال به نو ملک نوشت بر دا
دانش و سپهر آن رستم در امان
بزیست بود به جسته عالم
پران یک ساعت نکش بر دوه
دات ارشنت هم کرم سپهر
نامش شمس من تا نقد بقصد
امت در صفا هزار کینه خود دارو
مصطفی ابدان رویا بین زمانه
ساکه ایدر زنه سوار به دین
دانش با هم از سر و شارسه

بغیرش بنویس بر سر سراط
به افرا سیب بر این صبر
خاک رسد بر زمین مگر در ا
در دم روا کردن آمان
مگر مگر که در آن عالم
کوشه شامه مگر کوشه
بمیزم رستم سر شمشیر
بج بین دست روز بید
هم روز صفا ایدش هزارو
ببین به ولایت شاه مقصد
نالدن ندگاه بر حلال دین
حق است به به ابرام رای

راه برین در راه شاه محمد خان
 کرد روزی بین نشت آن
 یک لجهون بگروز رو این ورا
 تایا دال دلاک شاد قند بصد
 سیم سید بن جملین سابع
 دما عش نرج جرج بالا به
 مجلس نشین در آن وقت
 جروز بزد کا دست عدت
 ست بابنه پین دیر کار
 پیران ساکه در این خیمه گاه
 بیام به ادرش دیوال
 دادیم فرار بیداد زواره
 بیدادیم به دست جهانگیر
 زادم به دست طهور کمر
 صد هزار به دست برادر بزرگ
 ارشاد شایسته دادیم جهاندار
 ۵۴ بن

جهان بین تمام بهتون دلاکت
 داد به جهان بخش بیهوش
 بیدادیم به دست نام بدین خود
 فریم به دست رو دیا توت پین
 فرجام عدت کیوزر کلاه
 نوز نرا دال زین کلاه
 عالم به نمنه دلات با خاور
 هر چه را بر نفع اول تا ناز نرا
 رسم بختش عیون حیر
 شاه جهان خود یک چون زین
 چنه هزار نال نامن کور
 ایام بتول ارشاد دیوان

سواران چه بنم آوردن بدت
 ماچین قفسور تمام کردیر
 سپاس تو را نه بگرد تا در مار
 چون در با نغمه هر جا در مار
 تپه هوای او کمر در فنه
 جروز بزد هول از ده کاه
 بدست رستم ادیم بر زور
 خانه کرد زمین حایه کاه
 دلاکت تمام بگرد مستخر
 بنوع رسم بدین سر کور
 رستم ننگ نغمه صط
 بر ننگ عدت ایر

دین و دین پرستی
کشتن نام پیر بر فلک
لغاه و جلی افراسیاب شاه
کری نیشتان پشته یغین
سهم عین امان بران
روگرد و دیوان کاو سر کشف
آه و کف سرفراز
اگر لطف بویچم شهریار
یکصد بیستم ملک ایران
تا ایله دعوا با رویا کرد
رو دستم یاد اوج نیست
شاه فرا صاحب دل بر جانب

هفت سال ولایت ایچ اندیم دیم
سهم طلب کردن افراسیاب
انسان موش اوزون او پاره
رج و انال دیوان پیدین
عالم سوخته چو عیبه توران
ندیرتای چمن سواک صف
روتم چه کارک با فوجها دار
به جوش عجب ایران دیار
یکروک دینه جرمه دیرم
رو باه چمن تیره سیر بردک
یکروز بدنام تالیف و تالی
صه اسیر سوزن عالم کویا

صافی ایچ اولم

صافی سیم اندام یکلا نصف
رقصان بدست صه اسراف
صه استوران اداره فونان
سیر استوران کرد کو کباب
ز فتنه لشکر مرسهم
سرخسب فرانه اتنه ندر
هر چه کسرتی من کاهم ان
نه ارب نه نیدنم کرم کرم
سر جانب دات پران یان پور
پیر ال درت نام کمانه ایچ
شفتن بدش نام نام اوتم
فرا بوزیر منانه در کس
باور دیرال هفت لوصه هزار

نارنگی مالک اینا سر کشف
بهم بخشک بد لوازه و
دست فونشوران مازندران
ت باه بدش افراسیاب
یکسر داد فواز بی پهلوان
چند نفر دیوان افش کردل
فخر دشت دروم حوریا رنگد ر
کریزال دروم جهت کشف
تو ایش دینه دین صبر
بوشه طرسم باور در دست
سهم دافرا در عیبه دروم
نامه نبوشه دلازنده ایچ
چو صافی تور زرم کارزار

دینار صد افیسر من نه در کند

دینت عیان بود بجهت کرم

نامه نوشته شد ملک

جب رستم بشک بواه

دانش بقا صد نه شاه بر کش

ستاد در دم مطلق کرد

فغان داد در دم دایم بگناه

صد نوصه هزار جم از کرد

به نغمه میدان صد اگر کند

زین بد کرد زشت ز کرد

چون شب روز را برین دله

دانش بین و تپید به نفا

دوره سپهر بر عرصه تنگ

هر چه سپاه بود هر کمن

یا در و سپاه در و جنگ

ز یاد و یاد آن پهلوانان

دلا در ز یاد آنک بدست بر آ

سر بر دنا بون فرغ از جور

لوار عافیه نسیه کش

به رسم این زمین بد کرد

سقا به تار یک و نیم نوه

سپاه ز یاد آنک را برین

تا یاد آن ملک نشانه بقلا

زین غلامان اللز ز کش

ایم ز یاد آن

آخر نزدیک شاه بخت

شاه کرد در تن سفر بیک

چو گفتو بنامگاه کعبه

چه کرده دموال صد اگر کش

هنگام زرم دادند برین

ضمیمه همور دایم نافر کش

نغمه نام صد افیسر

است نوصه هزار سپاه

سپاه نام را برین بخت

یکتو زین زشت زرها

محراب دتم هوا برین

شاه ز یاد آنک حکیم بخت

رضیت کما بر ایران بر خاست

دیار دالمک ملعون مردار

بعینت شاه ده هزار سپاه

تا قمر لایم خیمه کردن

محراب دشت در تمام کردوز

ایم صد اگر کس هم ادا حرس

داد عوارضه بین به هر رسم

به از عود بوقت بوقت

علائی غرضی کما عول اسوان

زین نام به بد خجرت

راه برین جنت مشین بران
هرتا که یادان زود بر بند
کشت دستش لایم زود بر
راه برین بر راه پر کارزار
شوال تا برد جبین با بد
جبت لایم طیسور خوار
نه نیک لایم بریم جهاندار
با ده مشورتی به لوازه
ناگاه قاصد راه صرور
عرض کرد پاوشم و بر به پای
تا سوار بر پیش اما کشتار
هر چه مران غیا کر پالی

هر جا می دان مکرون دیران
نشن زنده آب گزگند ز دید
دیکر بر شین دیوان کسره
بین بر وقت بهرام نوخوار
وما غش بز ج چرخ باله
کاکا جوش هول رعد آتار
چاپین شیر نوه نام کوار
رودق لایم صد سار زده
دقیقه به عیب به اسیر دا
با کریران برین نایر شسته کاش
دانش ارق صراط اظهار
به چه تقدیر لایم میوزی
قاصد عرض

قاصد عرض کردش نه ابرخ
شارقنه لقیقید به آوردن
بر خاب زین شارقنه برین
هفت نوصه هزار به چگون
طیسور نرد وقت مور یادها
عرض می آید ان شکر در
کانه نوبه ان شکر عظم
بهرام شارقنه آه کشتار
رزم هفت کشته صافی
اما کشتار شیر جهان دار
کس صدمه نازد نیک رزم
بهرام آید شفت به ابرام

سپهر زرد اهنک لایم دشتور
دیوان کشتار هم لایم کردن
بولورده آقا ایران بوسه
زین زمان آوردن شکر
عرض کرد و صدمه بهرام یاد
کوش به بر خور و نامر نه کشته
قاصد برین بر زد به رستم
عبین م ز رستم کرد خیر دار
یکم افروز رستم نیام برین
به کفته بهرام شارقنه قار
تا نه طرخ ازین بر رستم
شش با طلب کرد و بوزر

دانش بطیور کتب علمه
نویس دانش با روک دو سپا
چهارم از شیر سوار به درین
صفا پین کوه طبرستان
چون سام پنج نیره کوه
سپهر زردا هند معلول در
زردا هند چه طبع در دریم چه
شش دست بر در زردا
شش دگر او آورد چه در
دابقه کاسه قه چه
چه روز با از معلول بدین
دینا چه عیش و شادمانی

مهر دشمن ک بکره قلم
مهر او دشت در سران پرست
بر درین نام پاک جهان افرین
ساقیره کوه بگردش سپه
لدین به بر در سر صف
وان چه طبع زرم از شاهان
لا رو در در بهرام پرست
چرخ دوچ معلول کمره
شاه بهرام در سات ابر در
کش کوه سوزانان کبر
شش دست شرم زردی
شست داد دست نوم زان
امواد اند

امواد کسند چسپا چلاک
طیور دین بهرام کربان کسار
میزد شه تکرار سینه
شسته شش بر دامن کش
زردا هند شازند کوه کسار
بهرام طیور به ساس پرست
ضمردش بر بهرام
ساکه ایدر زنده ایدر زین
پادشاهان سوار به درین
ارمنی اوتی کسار
نور بهرام بهرام خیرا
اینه چون بدین شاه زان

بهرام صفه کسین نوم کسار
بقعه کجی در درین سوار
دست داد کجی چون چینه
گردش هوالمه کافر درش
طیور دین بهرام درش سینه
نارست قایم ایدر زان
بهرام طیور کرد کوه کسار
بهر او سردا بدیده کسار
بر درش نام پاک جهان افرین
دافند زرم عیش مد کاه
سردینه خرن پادشاهان
۵۱ نینه پر خرم کسار

هر از و صد که گزشت بلون
جهانم ز دور اهر و از راه
جه اوز با زور بلون با پاک
همه را با بجهانم در دال
دلالت را بگوئل بر زرم خند
اهم زور تبین پر و از اش
جویش جیب بد و الفرق نید
سکون کانت با شاه زردانکند
جهانم از شیر وینه زرد
صدار جهانم ز زلفه خط
طراقم طردق صریح طربین
مفرقیدین کلمه که کند تک

اوادا پر سر در حرد
دانش چه عدل آورد
فرس با شک بلون با نیک
براه تا ز بلون مرغ تیز بند
تا پر سر شاه زردانکند
دانش با پر دا اهر پر اش
جهود و نید زمین بد و نید
سپا خروش تا مرشد کند
ایستد و نید که بگرد
موات یا دوا را در دین
رزاسه رات صریح صریحین
سودا و است بر زانکند
چک باکر

چک باک تیغ خراغ نید
موات طاهر خشر اش
کس کسین نه اهر صدا گزید با
جهان بین چرخ مغرب دیار
سرخاب بدین تا و اچها پن
ناگاه یکم در دات جهانم از
عقوبت بدین کفن منفذ
جهانم ز رشتن اهر کید بود
پلیقن دستور رواد در دوا
ناگاه در دوجم ز غا رسیدن
دست بردن پر گزید زنده
اورد سردا گزید پر سر
دانش با پر را لبه فارغ

هر مغزه گزید و ابر الی
صدور اهر امین امان و دیار
مغزه ویران پیر ابر زید
جه تبین رخاب کمدش کمد
سر مغوش کوه شتر لاکین
ری بفا و شیر کار راز
دخون بگردن با بلوغ
دانش یا دوا کر گزید
یا دوا ایداد جهانم ز غا
شاه بردند ز جهانم ازین
گردن مغوش کافر ز من
سرخاب بدین نه ز غا
کوه اهر بلون بدین

در دم قاصد رفیع لاجرم

ابا بملین بادشاهی

مطایع کردش زرد آهنگ

فرما اشراف این کف

نویس اسرار با پادشاه

امانت بتو شیرین این

بکوه اندام بشیران بسوگم

مهر حال دیت مین چشم

مسام معلولت دایم روز دانه

نانه چهارم زخم کردن

نانه صفا نماند از خون گرفت

مهر سواد صبر ۵ ندامت

نانه سینه کوشا غیر کوفت

عرض کف دستش قند بقصد

اگر لطف شاه چنین بود

به بخوبی زرم چهارم

تایید کارت ۵ با درم

بتاعت بدیم هر خوش و چه

بهر طایر ۵ برافه زنده

محمول بشیران اشراف

مسام کوش آورد بوی

نانه سینه کوش خراب چند

معلوم دین تو هر کجاست سوار

نانه سینه کوش خراب چند

نرت پیم نمند پیمانگر

نرت پیم نمند پیمانگر

تقدیم لشکر

تقدیم لشکر کشت پیمان

بر کوه در رحمت پیمان

پیمان تمام کشت بیخ کوب

کس پیمان چه سحر تراب

مردن بحر پروبال نمان

بش زراع تو نمند توان

مادری دانا الله اکبر

یا شرفت فواجر حرمه کاش

یارب حاجت مزار کشت

ایم بی صبر سوره کلمات

یارب حاجت مزار کشت

بیه خیرین ز فرقه زار

پیمان مین خراب مین کوب

مستول مین بهر کجی شایر

بش زراع در نمند توان

فواشیه خاور کوشه نمان

بشیران پنج پیمان کوب

پوشان با ندامت اسباب

نانه سینه کوش خراب چند

روگرد به کوش در کشت

معلوم دین تو هر کجاست سوار

کوش کرد بدایت پر کارزار

نرت پیم نمند پیمانگر

کردین معلولت بهر داور

نرت پیم نمند پیمانگر

کردین معلولت بهر داور

عزاز در سپهر مغرب دیار
چهار نذر دانش صحرای کهن
انشاء الله اوتاج جبهه زار
ادب حضرت نازقنه بقصد
سینه کوشن اچار درم کار
بور سینه کاش بوسه
چهار نذر در نه موریراوت
دست نه چهار پنی زخم
سوربه دین در غوغوز
چه صد از نغره نیم دلار
پادشاه بپایان رسیده

یکسر کردان پر چهارزار
اسیم برات دانای بهانه
ماوروی و روز نغمه خط
خواهر صاحب بدوی
نغمه نبود و او چهار نذر
در ساعت بدم حضرت
پوش با نذر امپانخت
توسعه بر زنده حور شد
کشت نغمه نخت له اکبر
سوزیا تمام سپه کسیر
یا دبیر و بدو حور
یا دانای

یا دانای زنده سپه
هر ضربه دار ملک کار
ادب یک ضربه بگرم
سینه کوشن نغمه زار
چهار نذر سپه راه
چه روز باروز نغمه کوشن
تصدیق نغمه رک پانوا
برامانی بفرز سنگین
بشر چه طمع واردش
پا و پوج بود و دیو بر
رکاب دایا بپایان
دست برد پر کسزدی

بکفره ای بخت بخروش
دیو بخت یعنی دیو بد کهر
بدوی و کمال زنده کوشن
کوشن هواله اولوه اسیر
دانای نغمه عدل اسپر
ایش تا بخت نغمه زار
چهار صد در احوال باز
پاسم شاه لاده ازین
فرش دانم ده دانه
چهار پنی نوجا کشته اه سرد
پول مرغ نغمه بر امان
بردش و ناله کوشن درنگ

چرخش داد چپ شیر دلادر
اور در زر کین بعین
دانش با پر دایود ز بر کشت
پلین دست و هوا مانده
کینش ز در شاه پوه کشته
برام طهور کوه شای
جوانین ز یاد کج کرنا
پراه پناه بجم کیره
دال به طبر کوی کشته
به رستا خیز پوه رود
مگر لعه زرد به صد کلاه
ادنه کشته بنی لاشن آباد

کتب لغت اله اکبر
شخ نریز اسپر کافر پدین
سینه کوش نید زین بی
عقربت به هوا اور دوش بنه
بیا به جاب کوه کوه
پر جواد در مبارک بار
شادین اما خوه کیرا
یک جهان زود دست بادین
او جهان زود حصار کوه
باید چه فرزند زود
بیرد به بنه سیرا کوه
فرس راه نه کشته بنی لاشن
عاجری

عاجری به بنی لاشن
خیزار بین جرم دیوانه
دانش برادر خج بد عالم
بیا دم بهار عالم بدعانت
ساکه ایدش دات کف درین
سپاه که دین یرش اردن
جهان زود زود لاشن برادر
به کس نه اوشه نه نشنه
نه اجه کاپول مردان
به کس نشنه بفر ز خیر
اور و قیامت بطاهر خیرا

عاجری به بنی لاشن
جهان یا داد لاشن
به تنی تو هر س و عالم
بدت دیوانه اتم تان
چشم به دهم اوشه خیرین
در جهان بین مصداک
پوه شیره خج دست کجادر
بجو خج خج کجاده
مرد در نیند بهم ز نیند
ازین بیت بو کشته
سردینه فرک با زک با زک

همه بیکدیگر تیرا آه ریگان
چرا که تیره رنگش فرج دایار
بیا بیازنین پیش چهارم از
لاشه ادا که کرد بر دوشی پادشاه
بنا نه با بین جلا شایعین
پادشاه که به نعلوبه شو
زمین به آه که به تیر و طبر
ساکن به ناله ای کس بنام کس
میدان شوی به غلظت نشین
مغزه جهان دار هر کوش نگردد
بیشتر به نام کس نذرف
آنگاه که دیدش نه از روی به

خورشید خورشید در دیش بگو پندار
تا خورشید خورشید در دم پادشاه
پر سر را در مگردا برار
پنهان نشی که در چهارم دار
در دم در ساعت کوه باره درین
حرام کردیش که هم خورشید خورشید
عشق سوز او به ناله کرد کند
شاید بین دروغ نه نفع
صه اسیر که هر که کرد کند
نشانی به خوشی هر چه نینداز
به شد مگر از سیرغ نکلوز
وینا پر او تا یک آه به
به کفایه

جهان براه به بدنه زمین
بدنه پر کوز کردش من جاست
بگردن جاست که بخور توده
والتی که یلیم کرم بدنه
باعت نوزاد هم پاکردین
یار به جاست پنهان کشت
جهان دار تو تا جهان دار کنین
بهر آفت نوزد سپهر
بخون لکون حسین و حسن
بوازه سروت پادشاهان
ارباب و خیر هر پادشاه
بفر در بر لاج نزال به

بروش صفت جهان آخرین ۱۳
لالا که کارش فری است
بدنه تنگ کس کس کوه
پارده در میان مود مود
بهدت است جهان اوزین
هم با حق به زور محبت
برین بدام نه ما دارین
برین بدام نه اسما دار
جهان دار بکن نام با نفع
پادشاه بر او کرم کرده راه
تحقق بودی ه فرقه رسته
چند فرار از با نام جهانگیر

روز زین برهون کنگر
پلین زانوا طلسم ستم
کامر دوشم بگیرد دست
یا حق از خیزویا پیش
وادری هر که ندادم بریا
برین بود طهور بهرام
بره به ارشاه جهان
این چه عانی نه خوردی
ایدوات جهان بره بر
سوار بدوزین شاه جهان
دالت یا عفتوری آید

بیشتر ملک یارک بواری
بین پوش بر پر زنج هفت
فان فففور هر دست
بخیر بوجه کار دیو ابدین
کس باک و دنیا دم رس
این چه وقتن بروردی ندانم
بواجه روی جهان اوزین
چاوه دام پانچر دای
شکریم کف هر کاش باکر
رو کردی بد تا برود دکان
هر سار عظیم نادر ضرر
دست داد بیشتر

دست بیشتر رو کرد سپاس
شغل هفت بد شاه جهان
حضرت بجه خواب کتبه دال تر
وان تا از زنده کار بر
ماجه کورسم شیر تاج خوش
پاد بهاد بهرام طمیر
جهان کفتن راه را در خوش
جهان دارتین زرق دیوان
دال زرد دم به ار به خواب
به به کرمان طهری کر
دال زرق زماره بر برف
مقدم در خطه بنا که ستم
نقدت کردن خوابم به بهار

دعای قبول کتب رسا ۵۴ ۱۴
ببین بر وقت ایران ایار
انگوانش کم کینه و ر
مکرم بهرام هزار ضرب
تبا و فخر سوار بود بر نفس
هر چه بین نه تا دفع صور
سپاه ایران بهر شکر
پد با کس او با من و بران
کت بر دایم کرباب
جهان پرده غلام بد حاضر
رسم با دره بیشتر خوشنمزد
یار ابا دیوان زین رسم
زر مع از نه خورشید یار

غلام ام دانش پسر
تهیه رزق بجز کباب
تهیه امانت درین
نماه سپه از نوه دال
دات به تهیه جریب
دانش از یو یو یو یو
بهرام گشت هر چه
تهیه عرفی که در آن
روح بود بر او بر نم
پول بسته که در
دال از غیر آن به سم
دانش پسته دام کونه نو

دال نیز رستم کرد
لوا به نه بدنه پر آب
هور کردش کت نزد جانش
اختر کرد بنا دینه بیتر
اشوام هر اب اما خواجه
منت گشت و تن زرد او
او هم غم کرد تا دفع صور
دال نیز در نوه کوه کرد
بسی بویانه دال با سیرا
رزق از غم کرد زین بوله دور
هر چه در کوه کرد رستم
شکر را هر چه در کوه
استوای

استوایم خرابی ز کباب
آقا خواجه ایستاد
سیم بنزدادش بخدمت سلم
بوانش بهرام با نه دیر
چهارمین هلدک بهرام گشت
تقریر کرده نوه زین
نایب ایرت گشت درون
بنین به ایران بر سر کوه
هر چه جیور سره ف کرد
بنام ایرت ام نشود باد
نرم دیوان تو نه در بار
بهرام کیر در دال ام خج طیر

۱۵ سام با بودیم دینم خوانب
پول به بجه جون موز
آقا جواب او هر بار ام
نرمه تور فرارش در بیان
چهار دله بکس دتیا نوار
فرزتم رازده پورک
پورنه نزل دیرک مرده
با بود بصره رسم اخست بو
امروز یک روز بزرده
چون در دیوانه نه نیو بشاد
چنه ر بوجی تو کردی ملک
ایهم بر آن ابرخ پوزار

رنگ دات اسر بلخ در دفر
لوار به به از خن خسته
چگون صد عرض کو برستم
بند و ایلد خیرا به شیرک
قرار زیر هر چه نکر
کاوک درش علم به د
دال خما بر تهر
قاصه بر بدن دلار روانه
نامه نویسی به بزرگ در
بشن و امید ابرام طپور
نامه بنویس بر شمشیر
ایم اول فرزند شربت

ناکاه به اب لوار صبر
کافر زین با بوجسته
دنب صبا ن به در علم
به وقت بخت به میر
عرق فولد و پین بیلد
داه به طپک صرا کرنا
نامه بنویس روانه راه بود
چهار پین متنوع به به
نامه نیه و سپا قدش سران
بیاد و دوا دیر او فرود
دلار چها بخن نزه و تنالی
به اوزیا در نزارم به
نام میر

نام میر به بر سر کار ناز
هر کسکد به یک کره نجر
بیا پین فرین مره کیه زار
ده هزار سوار کوزر سپاه
پلتن در دم چون صر و
ابابکف رسته چها بخش
اوروشه خن الال کاسم
رنگ چوه ابا بخش بولوار
بخج صید به سر کار ناز
رنگ نمانه از رطع لواه
پنج زین دیش سپه ان دوال
کاوایان در فرج علم به دوا

۱۶
بشود امید از بر چه تهر
پژن پنج نبود در دم به اظهار
مدال به درا بر ان رث در
بیک بکنفته پین گان سیاه
ایها چها خن یکا یک پوت
تا دقصد طبع کوش بخش
عرق زره به به بدت به هم
دال زرد در دم گردا بر ناز
نابول به برادر دیر کاک
کوه به بخش اوران زنی
نوار به در بخش بر کحل
صه ار ککه عالم کجا دوا

دیش لغبه در دیار دایم در
کعبه دال ز پلانت برده
رسم دات ز زنده کیم بوفتم
جه کوبتوین فرزند سیر
کلم پر ز نسیم تو را کردی
سایرین بر دیرم آردی کار
پا ز ز راهت موعود در دار
ای جهان ز جو دم آگینه
هو داد آگینه کیم کردی
رو گو و موعود دیوار در دار
دانش به ظهور در رسم مراد
ظهور دات بهرام نپوه سید

سیر خج زنده پر زور
قاعده قانده بی آورده
جهان ز نسیم کوش به تنیا
ضمیر با دایم زنده در سیر
بتا ز قحط را سیر در راه
بیش بر توست بود جهاندار
تایم کرته بین جهاندار
سیر در سیر ز هو بر جاوای
لو او بدوش شیخ ز صاف خج
بهرام کرد او پر جهاندار
قاعده به بر او کتبه کمر
بلک و بیع بیوه به ایر
ناله جهاندار

ناله جهان ز به صاف خج
به کس شسته کر کاوس
دست نیند از ایمه بی تو
قطره بخت راهی بر باز
دال ز جبهه صاف کتبه
دیوان لو او صبر در دوار
دیو دات بر رسم کانت یوم
ایه صو مانی تا جهاندار
ناله زنده نه شب غنیمت ز دست
امیر امیرس به بر رسم نه سپاه
روح امید زنده ناله کیم
همه دلی به دست فرزند سیر

رود ز زنده هیچ دست
بسیخ بختش ماورد و سیر
بیش بر وقت بهلوا گو
یادوان ز دست عرصه کارزار
رزم به آه دیم آوردن
تایا دایه ز ز بهلوا کار
بیرون بهار عرصه کار حفظ
بجا آید به ناله کارزار
را بر زمین گران دینه قبات
بلک نه عا بر رسم کیم سپاه
هو او دایم به به به به
رکاب به بر خن زنده در

جو اندک کرد پهلک تو را
بدا و کسوف ز نوره سپاه
پیکر بیکر کس کس بنه
تمام روز زمین بن عمر بول
داده کفار بنه تاج بخش
کینه خردن نوره کینه در
تاج بیخه بدیم بار سپاه
تست بر دگر ز نوره چشم
طیلس کت کرد بد وزیر
بغوب رستم بیکر بن خزار
جهانم بزرگه دین عجیب کار
دات از کس بپرتو بزرگ

و پنهان زمین تمام کرد دین
صدها طلب کس کس کس
لادنه کینه بد ما در کس
توز در سر سارافتم کس کس
بتا دتجهر بواتش امر بخش
تاج ز سپه نستم کس کس
سرتون کرده مردا کس کس
دین دایه پیر بد کس کس
سپاس زردا کس کس کس کس
پسین وزیر دایه کار
تادم و قوس نهر دایه
بیم و قوس کس کس کس
نر کس کس

سرخ چون بزرگ کرد بر کس
عواله گردش کس کس کس
روتم خوش کردیم نیم دین
داند کس سر کس کس
صهزه بزور دیر بد کس
افزین داتش نون زوال
اگر چشم بپیر بر صهزه
پلق در دم بر امان کس
دختر میدم جو سر کس کس
سروینه خرن فرین کس کس
بزنه کمال نونه زال کس
سرن بچگون سرور دین کس

بینه کرد ما فوج کس کس کس
شوپه نرانا کس کس کس
بتا دتجهر اسپر داتش
پراشم پیر کس کس کس
بخش تا بینه بد نون کس
هرز ازین دبلاد دال
ایرانی بیخ نون کس
دخته بد بو کس کس کس
و پنهان فیدل کرد بطرطی
دختر رستم نام نین کس
کرد قسک عام صه یوا کس
نلد کس کس کس کس

زرد ایند بر نو طبع کور
اسفند چشمن گفتن پسر
پیران عرض کرد خاطر شش
هر کس که بین غوغاها خورش
پهتاب بیت شیر کارزار
صدا طبل کوس نغاره بیا
چراغ زردانان سینه آه
چه شبه زرم با دایر رسم
پشتن چه ز بوسه داجین
دانش فغانت با شیر جهان
دانش با بقال جهان پهلوان
راحم سپه که کرد در دم جهان

دانش از وزیر بابت بود
پاسه بر آنو بدین آه
ارسطو نکه زرد و منج
نایان صد او گفتن بگو
ببین و جاردین کرد پوار
بایند بنامی نایان کت زین
سکمانه بجه کرد کاروان
دستش بوسه دان مدد راکم
کمان سکه نه جهان آفرین
جهان بین سندن ناکارزار
جهان بین سندن سگرم بزدان
کردن ناعون بوسه داجین
فرزانه

فرزند خیز هزار شاه
شیرانه دستور بدیم جرس
هر کس که بین بان کون
زرداد زرد پوش زرع یاد
اما بکفار شیر حنجره جولا
عرض کرد آه ای نه به ما
ببین ببرد وقت فرامریر
یاد او ز این سپهر دروه
دست دایم بر دیر بگیرند
اما در نیک کناره سپاه
چون روز ز کتب یکجا خورش
هر چه بود مگر شیر کارزار
اسفند تو شن مکر کفن
گوشه گن ز کبک قماش
ناگاه که نفر در خطه آمان
سینه رستم دان بره همین
دانش زرع فرامریر جلون
نزد زمین میو پسر حرمه گاه
پادار کاب ز منته دیر
دیش اما ده کرد پر زرم پور
نشت نه با بوی نه پند
هو مان در وحش هو نه خورج
کلمه ننا کرد دیر بگیرند
بک ننه سپاه مکر کفن سپهر

حق کار تیغ قزاملنگ
هون با دیو چون سرور در لاله
بیاده به داد دیر السرز
دیش کی فرامرز چنگ خفته
بیاد ابرسم بیایه برین
پلین دالش ابر سر ابر
حق جهان بین متنا بر نو
جو طرف پیران با کمر در را
دانش ابرسم سر چنگ
ضربتی او داد و سپه
روز زمین نام ابرین

عقبا تر اوج مستی تو پر
سپاه کار در پیران مانا
سپاه بر باد کرد و شیر فرار
رینه شیر تر بکند زده
رض مالا تا کسای برین
خریب فرست و اطمینم پیران
هزار ازین برینم تو
کاش روز زمین بگرد بر را
رزم فرار ز جان بد تو
کسینه کسیران بجایه
ده هزار تو هم بین سگ
رسم شیطانی

رستم دات شیطانی کسر ل
به صحن بنین تو همیشه درین
اگر با دم ستان از حق
ایرون اید شققت رو کرد و
مخ پیام آورد دشمنم تو
کار فرامرز بویسم کردن
سسام اید اثر ز در ابر پیران
خا بر غاب علم در راه
آردم به صاف عرصه کا خط
اولادان دال نوه کبان
کوار پین و قنبر هر از کس
رد او در شان بر عرصه گاه
فساد تو به ابرام کبر با ۱۹
حق جهان بین هم ایوه سندن
باید دات فرود شایر حق
جلال اسم شایر شایر بر را
قسم خویشم بنور حق رو
هر مان در کاکه عکس آوردن
بدن دنا تو را در صاف خط
په مقدر چنگ ابر اناسه
نارون بر شود بر ابر
کمر بر شوهر دنیا رفانه
هوشن کرد در دم چنگ
بقدر نام بر به نور اناسه

کلمه

دانا و غیره سرفا بلو به
کبزه نه کت سمام ملون
مرخصی فرموده به
دست بارون به
انان دکشا رتام سپان
رود کرد بیدار بنیان ملون
صد کز بند به ملون بیدار
کبش به کت دست افرازه
فرارز رتبه رود کراش
فرارز رودم دست ایکنه
پیا به درین سرش جاکو
سرفا شاه که در سقید کنان

عالم چه کسش باز پیشو به
دات در لطف تو پادشاه
بشون فرارز با رود دشت
ایران به پیش بود کباب
افزین کردن بگردن دشت
چاکر پادشاه نیشن فرزند
رود کرد بیدار صد تارین
کردت بخدمت بفریب کبش
دشتر تو بوبینه بکشد
چون کس بکشد آوردن
چو ده رودم رود بکشد
رودیا به زرم عوف کراش
برل آوردن

یروش آوردن سپاسی به
فرارز شیر بود به اندیش
رتم بود به درخش کراش
به صد اول بر کس کس خم
بغز و نران که کدیجا
پیتن رودم دست دافدره
کامر بکشد از صد م بکشد
کامر کسینه ساخته چرم بود
سپه تار مار همون بکشد نواره
زین پر چه تم ما پر چه نقش
الان تار کس زین بر طبع
سپه تار کس زین سپاه تار

نامزد میان دیوان به
نشت نه زن دینه کس کس
کادوس کس به کس کس
بخش مبدل بودم کرد و علم
دینان میان کس کس
کوه فیروز چهار باره
بصیدا همون کولانه کس
کبش رتبه او عوف کس
جغز به کس کس
جه ناکاه اما سپاه کس
صد انصافه کس کس
به کس کس کس کس

چنانچه منشته کاد بر یقین
چون رعد و نار خردش باد صد
هر جا که کعبه نیر جهان بخش
خیز از صف زلزله بد تو
نغمه نبرد بر دوش زار زار
اگر پیش کرد دیوان کمره
ناگاه ببار در دم داد بار
بهر کس موت شصت حقه کمنه
کودرز سزاواران کی بود نگاه
یعین ای که فرشت بقین
پیش از آن نیر زاناهارا

خاورد کردش ادب بر یقین
سرفا به بر دهم هر چه کند
سپاس تمام کردش پیش بخش
چنانچه آتام هر روز
بهر کس منشته زار کاد
دیوانه زار بر پهن نغمه نگاه
کیو چو پیش از در دم داد بار
دیوان کمره بکش نه سینه
نبرد کردن دینه زار
رود کوه و پرن بود آهنگین
بسته بر سر یقین نه سینه
پیش از آن

بک لکده یقین سپین
رزد آهنگ که در او یقین کرا
شصت حقه کمنه تا ناپ پرن
کش کن خیزانید کالر
یش باشد سخت از همه سوار
رستم دات یقین خاطر یقین
بگذر بر روز دابرند
کس باشد سخت از توین
تو هم بر یقین بد رخ
سپهر و نای به تیره بارش
لاشه و با سرافرنندان
فرغم نیکدانه خیز کردند

چون کور مستون در نورین
پیمان جملت اقبال دنگ
دختر زار استم به دور دینه
پرن که زاناهو کالر
یادم بناد نور در همه کار
در همه تقام تو کار یقین
پرن که با به مندی خند
فریادم به دست شایسته ارباب
بغض و تم شبه شام
برند بگز خیزانید
هر کس نه مستی در شومان
ریز با شایسته خند

تخت نیر خنی تاج زرنگ
جوهه سر زلق بخوش شیرین
دال زلفی نعل پوشان
یا دوت چینی نعل پوش
دال موی ماهی جبار
نایب مایه ارق به دیرین
نایب مایه ارق به دیرین
در نه جوی جوی کار
اگر تو بیتی بنویسی
ساکه ایدش دات سبه بیج
فرا تا خیمه تمام کردن
خیمه زر مستون کردن دیا

بدوزیر با لضاقت کار
اصول صاف مردان کردن
دافلج در زم حومه کایر
مدان به یونان بر نه به جوی
ریس بغا دیرین کار
بر زنت میو با نایب
نکته به ارب شیرین بحرم
کس پس بن کیم پشمار
شیرین نام بشارت
دایم ز ایش جبار کرد
بیکه دیرین مردم با جبار
چهره نایب در کوه بوله
از لقا

ز لقا در علم رستم بدو
طیوالت شربت نه لقا
رستم یکلاوه چهره صابون
در دم پیا پیا در پرورد
چهار نادر شیر پیا بد زینین
نود ما بر شین شیرین لقا
نشین مجلس شیران ایوه
دلدار سردان بهرام طیور
رستم جانوار است سبزه
جهان ز شیر صبر صبا پین
امانه مجلس شیر تاج بخش
دین به ابله صرافه

۲۴ تخت در پستان در نریه
قه آره نیشتر کربا کلتف
نوال ذر پیک بهرام زکار
بزرگ باده نخر طیور
نخر بهرام شیر لقا
کفتن دو دما دیوانه به گام
دال ز جبین فرزند بوسه
ز زهر نمان پودنا نغز
ایتر نیم دست زمانه دنیا
صفه صفه ابرارین
ز انتر خیمه صبر صبا بخش
په ابله انا صغ رفاره

باز به جوی کیم کرده
باز به جوی کیم کرده

رسم یاری بصد غزنای
پیدا با زین روزه غزین
و ان دات اسفرتهم خیزد
نما که چنان دارا ما کشف
جهت قصه بهرام مزاجم پیوست
روم دات فرزند صبح شکست
در صده دنیا کت به مبره ام
نم هر چه طغ نامم روغن
رسم دافان دیرین نام
بازم فرا و ادیر موخوار
بجوش گرم پهلوان کین

چیز هو انک انکا دوشوار
بوسه دیده زردمان کین
بماند با دوش و اینه
عرض گو بر دستم دیر موخوار
اورونه تا نه تلخ مو ان تر
در دافان بسودر پهل
با یونام تیان بر دستم
دیوان جامه صباغ کین
جام به نام ناب بین و بهرام
جام باوه مردان به چاهنار
نمایان دان به جهان بین
اما کشف

۲۳
اما کشف دیر پر زور
بوش نام بوش ابن اعجم
اور و بکند زرد به کت این
بشین به وقت سپاسنامه
چکان و جنت مهم میران
صدا کشید هر زور لشکر
چرخ قره کون نندش قلد
سودان نامه با کسر دانه
پهلوان کت به این کجا
به گو بشین تا صبر جری
به کونج صر عرض کردش شاه
شاه فرما در دم تمام طردنم
جامی مایه ناب بین بطیور
کس نزد کس پر زور تومی
فان به بدت طایفه نوزاد
رفت مهر ز نقره کت با نوز
تا شام انان کمان کردن
دند صخره باشی هر شونام
سپاستان فرار به فرار
بقره کون نندش توان
بوش با ندم اصله اسپ
فردادش رویا شک
شاه که اید شلفت کردش داویلا
چون نادر عدوس بکند ندم

آوردن شب بخت بزم کوه
تاج زبرجد نازد رس
زوزن زین قاف زین
قد بسته الف حاشیه
شبهه بدلت بزرگ
سراپرده چهره و بارگ
زین با در دست نوز
هفت نفر بدان گوی کوی
پس پیش دستن تا مردن
خبر بدست با نوس نوز
نورن نژادان لوار پس
دین ۵ به با نون کردار اید

آقاده کرد پسر نامور
مصعب بی کشت ز دبر
پوست دانه نام نهنز
بعین چون بود نوقش یک
با نون با بوش ناله کینه در
راه با نزله ناله بعین لغاه
ناله حشمت ناله راه
عالم با در دمانه روس
وزارت ابا قور ز نون
ناله با بیدار نون
پردن نام پاک جهان
عالم تیره کوه نون کرد
ناله بخت

شاه بخت بدست بکو در
لوار با نوز نون نوز
عرض کرد نژاد آمانه
نوز نژادان با پین نون
عبده بر نون بیدان
اما بکشت ناله جهادار
لوار پین نون طایفه نوز
ناله نواز بطور دانا پر کحل
هر چه مرمانه بواجه دردم
ناله به ارج طبر کربان
ناله ۴۱ رزم صانم ارد
ناله جهان پین ادیر نژاد

برانو کین سپاس شاه
سر زوز آرد و مو دلاور
سرن سالار حکم دشت
لوان و شوز نژاد اراکین
دست نظر مدنا حضور شاه
فرمان بر نون ازین بن سوار
شین دها سلع ناله نامور
خبر از نون اولاده دال
براین چون طایفه رسم
ایه و ستان نون
موران از آیه بکس نوز
کفتن دهروش نون سید



جهان در شاه روزگار است
مقی بهم نستانم سیران
جه بونه او را خاظم هم
بازن بش رتا روز خوش
توس نوزد حوضی که در زمین
اولاد رتای غمزه ازین
روان را به بن سیران
بغیر از او تو تا در صحیح
شاید شغری خردش این
عشق طبعی و پیر این
سر فرزند او در کربان

هزار ازین بو شیر است
در آوان بن این بود
شهر من سایه کر ز رستم
بمهر رسول ام کسبو
هدایت به بیاید و شاکر
جه لایف صومعه سیران
کرد و سر زمین نشانیان
باز در بند قندک است
نامه گز ما عالم شوان
برده در پانختی سیران
سماح بدین خبر این
اولاد حیدر

اکو سه چشمن میرجه ایران
بروش که هم درین
پیر لافانه افیروز
سماش چشمن کمر
دانش او روشن اولاد
رزمین عدای خرد و اوبار
ادباج نزه اورین کمر
شعاع خرد و پست بسپ
ازین ایران پشمنت
عجب برین صه افند
عونا گفت بیخ ابر است

ما چاشمشه امان ابد است
براز چون پندار شایان
شرفه بقصد سودا شکر
لوان پرو کردن شاکر
رزمین گفتن هم پشمن
سرتا طلا سکر تار
آه خردن ارشاد کز زرد
سما ازین خبر و امان
بور با کرد حشمت است
ازین خرد و هزار شاکر
دانش در گمانه پندار

رستم خیزد آل زنده رود
لوان در شوارس منور برود
شاه کبک بیاید به زمین
رستم نیمه و بردگت
شاه دات صاحبان شوکر
صفتان خیر بوسه افخم
بگم عرض کردن با باد
شاه فدایشان هم که کرنا
سرتون چه زرا در دروا
کوزس زان او چه برود
خست عین دخیم برود

بانه و بر آید نیک
فانکر تان با آوردن
سلام کرد به آن معز کتین
بانه و بر آید نیک
بحر من نور طه تبارک
بانه و بر آید نیک
بانه و بر آید نیک
خیمه گنار روشن روی
حاشیش طعنه جوهر کار
سرتون چه زرد چو نور
دلار کتین شاه با بار
ما بانه

ما بانه و بر آید نیک
مزدگت دبان تکی نورنگار
تین جبه کن مس هوخوار
ارسان بکین خیزد نیک
عرض که ششام ندایم
بانه و بر آید نیک
ده هزار سوار دیکه کتین
پادشاه خیز خسته
رستم عرض کردن خسته
هر چه سورتون دیر باک
فره سرتون با دین نیکت

تأم برود نیکم حسنه
دات برستم به لوان
امال برود نهم همه کارزار
نستین کین ایا پر خند
سپه پادشاه پادشاه
بگوزب قوم شنه بطوران
رودر زمین صبر کتین تمام
افزین بر بسوا سردوانا
نکد بیجم امال در سپاه
سرتون کتین نیک
ایسه با بدات فرد نیار است

شاه فرما ساقه با در جام

هر برستم هلوای ک

جام بود سر در غوا سنا

دانش و رسم نوزه کبان

ساز مویف ر شرنیا و دم

ست بهم با ارد و استم

ساقه بردن از سبک لطف

نار طلفان بنیاد کشف

ست داده بین شرنک زرد

جه پارسه غاب بر این خبر

نما که چهار نفر چه نزه دیوان

اوردن شرنیکه بر خورین

سفره کت شرنیکه سفر

سهم دار در قار و نه غصنفر

هندکون شرنیکه با غصنفر

موزون شرنیکه

به خیمه ابرار خوش نینه در

خردن خشم با زرم خصل

مخمره رملد کت نانو کت

صه اس نه هلام بویا کت

به خدیبه اب هر کت کت

یکسر کت بر باجه هبست کت

خیمه زر

خیمه زر سترن قاسر لرا

نزد او ز پوش نزع بر ذ

رخت دل آورد چهارم شراه

دات زه دیوان و بیوم کسرا

شرنیکه بدر خشم بر هفت

ار حیدر شرنیکه هواد اگاز

زرع بر ذو خشم کرد در

زر داد ز پوش هر چه بست

نزد او ز پوش زر ع یقین

رخش هر شرنیکه بین د برابر

زر پوشی در ذو ساقه با در جام

ظاهر سواتا قیاست خیرا ۲۷

کشتان محمود و منی خورن

زرع بخت ماند بخت کت

ایستاد نودت کیمین زلف

لقان و ابوشی اب بد کت

اه بر رخ خیمه چاک

دات به ابر ز دینه زرد کت

بهدا به دیوان چه عه صخر

چهار نفر دیوان و متن درین

رین با در زرم عه صخر

عوض کده است با اگر خیم

برس بفار خوش نینه در
رسخ او بر باد برهنه پاه
عجب شویا کت اشا و بر
خبر بران ۵۰ پان سره شب
ز فاب ایدر زنده او بر باد
ز فاب بات رتم اجم بود کت
اچم هلدک بو ستر بند کت
رسخ دات عین خیم بود کت
هر دست دینه برج بر باد
چه زوی پانال اصد سیرا
ز رسخ فرادان چه کرنا

بگفت تنزیر سیرا سید خط
کزش کرد بدست روینا برله
خیزار ستر نیز نول او دگر
بیاده بهر ابر حرکت بوباب
کز بوشی بود کت روینا زله
لدت دینه که سپارو کت
خاپور کت که به قاف بافت
کوت اهدا به کت و کت
چون کت کت کت کت کت
به کت کت کت کت کت
چنه پانال علم کت
دال ز

دال ز شفتت مو بر باد
بلکه هلدک بو خوش برهنه
رخش ابا بوشی دین کت از
تا و ستر نیز خوش یکتا
شخته داوروم برود ستم
نوت دابوشی خوش ریه هوا
بگفت زور قاف کت کت
هر دست بلنه کرد بر دزد هوا
ز فاب بات اچم دتم به انا
تو کت بر ستر انا دده
چه پادوت سیر زوم نف کت
هر کت کت کت کت کت

۲۶
بچا نانه طخ بر دتم بدرا
تو چشم مگر با حقه خط
کاز و مدانی بوینه معرافنی
در دم خه نولش کرد و کت نه
طلق ستر نیز کت در لاد کت بدیم
اشتا کت ز ستر نیز او را انباه
خاک کت کت کت کت کت
بر و کت کت کت کت کت
بیا ده بهر ابر روین انا
بعین نوارا بسین پان ده
رخش ستر دلات ستر پهنر
دست کت کت کت کت کت

اگر که بکشاید فایده
خوش هم فواید که در تنگ درگاه
ش که بکشاید آرد و بیل
فلاک کشید جو اهر
وات بهتر که خوش بود
نوطاف تنگ کشف به کار
هر چه بدایین فخر زود فخر
ایران طب کرد در خطه رفا
تدبیر سکر فاطم بر شین
هر چه شکر کرد پر ادا
ان و جواب پر ایشاب

هدت کرم بوته با به
گریز آرد دم تو خیمه گاه
ازین دانه شایه پهل
کردش به خوش دانی بیل
دال ز بر بید ازین دانه
سرفا بیارین سینه مکرده
نخواه نبی رکنی در
دانش اسیر سینه رفا
برانه چهار سیه حسین
جهت است این خوش زبان
عرض کرد و فست ادا
صعد

صعد این دانه پر دال
دانه زین زین بر زور
دستم بدان فاطم بر شین
دانه و ابد است غلام حفر
دال ز در فرامردان لیکن
کران و دیگر او خوش مکنز
تا اسپ نه بخیز دانه
نیران امور زین خوش بود
شریب زان دانه خوش
گریز آرد دم نه خیمه دیوان
بلان آرد در رخسار گاه
فاصله زمانه پر پهل
دال دانه دانه خوش نمود
برانه چهار سیه حسین
با تابع سرفا دال زور
سبع ویران بوار با وزین
داده کینت بر اهر
نار و انوه خوش دانه فوله
رود به چشم در غار رود
لکان را بوی هوایرانا
ضده کردن سرفا دال
عرق زره با به بدت بدم

کبک خردش چون مور بهار زمین و پاهال کرد خست ر
 پرده نوبه رنگ دردم داد بار - خورشید خاور خوار با خوار
 تا بهت خاطر بجزر سیاسا حکم سمنو خردش عطا به
 بار خردت رب نقالین شمس زمین به رویش کرد زمین
 موذن نامه اکبر روان خردی سحر پرده بش تا
 دیران خندیم در پیش کاتب پشت ۵ با تمام اصل است
 چه در سپاه آن چه کرنا عدلان با رستم تمام به بر پا
 رزه پوشیدن دیران خند صفه رصفه سائیر کایک کنگر
 رستم پشت بود شش نوز کلمه دیوسفه یا زرد س
 بیشتر خردش لب از کرم کرت به ستمه کز کادوس
 پادار کباب لوار به وزین بردن نام چه کرم صفا ازین
 خوار زرد

خوار زرد عرق با کفایت
 سوار به دیر بود سگین
 جهان بر علم هم کردش با
 جو طرف بر زو لوار به وزین
 به نام لوار به دشت شش با
 ضرر طبع که دیر شد به نواز
 نوز زرد آن دال چه کرنا
 سفید کردن بر وجه پاهال درین
 پهلوانان توران
 نو طرف سیم لوار به وزین
 بهره ۵۵۵ بود آب کز
 لک شاه اما به چند خیزد
 نگاه اما به پر به نام شاه
 پکن بویش گشته دکان
 روزاره زور جگر خردش پهن
 سدرش خردش کسرا
 جگر به لوار پهلوان بر عین
 کادیا درفش رستم به دیا
 لوار به وزین ستمت بر سر باد
 سیاه در امان نه در شاه
 یک با تمام رزه چهار این
 بو به نام نبرد سیر فرار ز
 دینه به ستمه لوه به بود
 بوینه به شاه چه بنه بود

قضاوت پر حجاب کبر
ظن بال شاه اما پر حجاب دار
از قلل اما پر سر پایش
اور سب بارو او پر کبر
فقوز شاه اما با جند طهور
کرازه اما پر حجاب سخن
شبان رویا پر حجاب
هر کس با معرفت حله آوردن
ردان در راه پند غلو به خلیف
قه اسپرین ریزانک
رسم ام جبر سرفراب عین
اور و تا یوار بگره و طهر

ملوک پدین دینه سب تیر
نصاف کین محرمه کارزار
ملوک پدین جویش کوش
با دروش پیر بنا طر پشو
روینا در دم ملوک به نوز
روینا در دم ملوک تیر پش
روان با دراه باج و دنگ
نهر صبح باه شین درون
هر کس با رویش آوردن دست
به ضرب از دین سرفراب
به است کلام بصیرت تارین
چاره کنایان ام کلام به سنگ
پیران

پیران بخت با پین جین
رسم تریا طلب که نو جا
رنگ پیران نام کرد بر
رد کردش بدان بکرت جاست
دانی یا کرم اکا دار صد
کمان که در به نوزم پناه
یار بجاوت بر شاد ذات
یار بجاوت رولم لهت
یار بجاوت شاد دل دل
یار بجاوت صوفی حاض
نجات به در توبه به درین
ساکه بیدش ذات اگر در کز
بکش باز نوز قهر عین
بر انو ضمیر پیران کسرا
خانه پلکان چاک صبه کاکر
نالا ندر کار قفرها جاست
با رفج فرزند پنا سر صد
ارند نجات بین توانا
ام به صبر و صفت
یار بجاوت قروم است
یار بجاوت رولم ناز
بیا هو با هو سلطان به کوش
بزیست به کاتب اربان
با بو تر باندت که بر اربان

مترن به زدم خه ابا تان
پرس بر تان ۵۰ جر که پس بد
وانش رزغ دلخ ابدین
رزغ بر ذردینا راه
سینه هرگز نشکند
نرم بر خاب سون و نه چون
رسم دات بر خاب فریب
دست بر گز اهنه خاد
بند کردنه خه رزگاد
اورد سردا با عوه خط
به بقیه کزین خه کوزنج
کره ناکره ن مدد کاران
فرز نادر و رسم بر خاب
برانه خبر بدین چشمن
ایش رسم ملک زدم کر خاشه
کلمه دیویغه فاس فاشی ادر
شرفه اندام پهلو ن
باته خبرها بگر فرانش
نامنه جو پهلو کار
کچو د با بر ذره خط
کین با بند بر اسمه ابر
کوزا که کت ۵۰ خه یون
ایموش

۲۱
ایموش آورد شریکانش
پشت تشرین کرد بطولیا
شاهان سرگردا بگر ز رسم
رسم ام راه سولار و سیران
شاکه زه بان بشاد
دال ز موت اخر بگزرت
فرامرز بورونه ز درشت
جهاندار شیر بوینه پند
بر ذره نام در سید و رسم بر
بغرب شیشه پهلو شنگ وا
بهرام مکاره ش لیدانکت
فایضه خه پاپین بر انش
سرفا سکتون خواب سیه
خاکه روزن مین مکله دوم
وانش تفهیر کن از ش شین
اگر تو نور عم شرد باد
ایران بو قرمان بدار
بتا و تفهیر کن با کت
اگر مندرش کت غوه کار
دینه سیدن کت کت کسینه
سوار بادا پ بر عوفه
بغرب خه لار هار شت

بیش از غزایش بکند سون
جهان را قطره گردش سون
سوار به وزین حسن و چادک
کیونیکه جو او سگ در هلد
جهان بخی که از او درین بدست
مهم بدست به باز چرخ
مرد اوین برین دوان
روز او بر سون گردنبرد
بیش او درون سپا کینه جو
همه از عین لغوه خط
بیکر با بیکر به مصاف فیرا
دور زمین

عظمتش بگو ز در عارض خون
نامه از پر زود و بد چمن چون
کز زلفه من بود کردن ناکت
سوار به وزین دور به آب
فح ابراهیم طو ران به نکت
وان هم طبع کوی نارسنا
نگهدار آن حر بهت
دانش اوین با دلا دال
بیران ابراهیم دین بدرو
مدایه دشمن کز کاوگر
سرویه خزان پانزده ریزا
دور زمین

دور زمین بر به چه برگزین
چفا چاک زخم باز درستان
نترقه ردق عرب به ترین
این هر خیرا چه عرصه بهین
اونه گفته به لاشی جان لاشی
فرزند باب دین فلان هلد
بدورست خبر چون روز عشر
ناداده ایوار نور شیه به پور
طهر سایش زینا مصاف
نارخ پهن بخت نه ارجه سپا
رج ام اما بر خصم کاه

چه لغزه فیضان کس نه باد کس
چه بیکر بیکر حس و پرستان
سرویه خزان ریزا در زمین
باز در نترقه دور افر زمان
فرز را نه ایش بنام و تلاش
هر چه از کز به عرب به چفا چاک
ایضا پانزده صفت با و دشت در
چه توران سپا کوشان هلد
مژده و سینه کز با کلف
بیران طبع که در خردوان
اما بکفار تا حشمت شاه

زما پختن فارغ پخت بکنند
رسم عرض نمود با شاد
هر تا که زنده را بر بسام
هر چه ک کردن هر تا با رو
سخت از نا گفته پختن
هر در ازین رسم وانا
شاه فرما بطور در خط دروم
رسم دفعه کرد میر پر چکر
وات به عین نون یا ده بگوش
ذال زرد وانی جانان

بزدان بزرگ بشان یک رنگ
چو ایرانیان عمرت بوز باد
بند کترین به قانم
تو هر چه عین فتح نقره
گشودا به تر کسب چمن
صلت بران بکریا
جامه پاره ناب بدن برسم
جاش بر دوش بپوشه دال
نافه سس من بکر تووش
یا حق پر باد عمرت بوز باد
عصار دگر

عصار دگر با دانه
هر استینک نون از فرزند
بش از نون با دوا عوان
تاره بین شایخ نکر
نظر طرف سپا دلید کردا
زیبخته ناله ستم
رزد او اندک صراخ یا ده نونش
سسام وات بپوشه دال
جاک و خایین بوز دال
بین قطره نام خوردم حرام
امان کفار جم جم بکنند

همه در بند شتر را امر
معی است را فریب شتر نه
صد اسب بند از قیرا چه سران
قلایه سپا بر کردن و بر
ش از اسب با هم یا نه و بران
زیا دگران چه دست رو سم
درویش یا زخم جا رجا رجا
جو در فرخ شاد همه با کشید
از دست کت زرم رسم
پات برانو عزم تا منح
سحر زو شین بر خریم خند

چنین چه ابرها با دین بدست
توبه بظهور بدین برستم
کین بک ابر سو یادگار
رخش با دین با خیمه طریقه
رخش و آب کش ابر سو بود
افزین کردن شاه زرد لنگ
شولان لانه که بسو سحر
بر کس قدرت رب معالین
نوزن وانا اسم ابر سو
بوز بقراه تابان
به ابرین خواب شیران کاور

نوز ترا در آیدین سکت
اصلاحه معاف سزندورم
بواجانوه تا برد کار
معلوم بر دین چه حضور
تنش بگوش خیمه ابر سو
لایق دین که ابر صاف خند
برین بدست کز کار
شمس زین بال اولن کردین
یا خافت ظاهر دیوان محشر
به نه ستون خط ابواب
بنام بزوان کز ابران ارار
پوشان دهر

پوشان و بدن سپاس نام
مهره شیطن معز بر دین
شیطان در است فتم با زبان
بعول شیطان معون بیچار
دان چه طرد کور صحران
نوار به در سپاس کمره
هر چه ما مرزم این نام خرن
اقایه است بیک یک با دین
لشک جم جم دینه ندرت
کرن زنده ۵ هلو نان ریران بدست لنگ
مجم جم
لشک غمزه یا بوپا

بشین بر دوز ساسم نغم
به خند رسم کار در کردن
به میده آیدون کله اتران
دان چه طرد کور بر سر کار
زین به در دشت زرد هوا
دانش ارس به کینه خوله
بر نظر امیر ز صاف نبو
تن بتی بیان کز در اند
کز کار کور کرده بین دوست
هکدر دیر روز با راه

بشگون سار
۲۵

بزرگین کرد با سوزان
مواد پر شکر لک بخت
لک کنش مواد بقار
برزدین طهور بی کشتار
بوی صاره شامپا لک
و اسعد کار پر ش بخت
معدن بدین خرد برزو
برزدیش زرد او در کشتار
هم خیمه ایران برزد او لک
علم برده کز شامپا لک
هم روز با در صریه کز کین

صفا که هم شکر و از کین
خنده بردش پتیر بعین
طهورش این اردن کین
رکاب دابا پ خرد بقار
تغلق زارش معدن بد کین
اگر کرده است کف ز کین
گردش کز سوزان برزو
بسترس هم برزد در کین
بهرام خج خرد شامپا
اگر دازای معدن بد کین
معدن آرانو نشسته ز کین
شامپا

شامپا بهرام کینه رقیار
جهان بختی بزر بر شامپا
موز فرق خیزا بوبینه در ش
هم بیان او خیز او بر یاد
دینه زردا داند در کین
معدن او بر زان شامپا
بیت بود ز کین بد کین
سعد پیش او بر ز کین شامپا
این زردن کار خیز کین
جهان این او بر ز کین شامپا
این جهان این زردن کار کین
جهان هم شامپا بد کین

کیشی نزد خاک کیش مونس
مشک و انقید بر کینه موله
رنگ حصارش کبریا نفس
کز زان کند بر زرد او
کف ز کین شامپا به کین
کرتش کفر فیه شامپا نوجاه
بروق ز کین بستن با کین
کینه او را معدن کافر
نامی شامپا کون افرین
کند مواد عقیق بد کین
بسترس و شامپا در کین
رودک و کینه زردا

کز نهصد رخ شانا پند
رخت کند شانا دینه چ مار
جهان در دروم اما بخروش
نیزه رستم کت زدن خاک
سگم که زان جهان دریا
دال زربقش در شاقا جوار
رستم با نام پر جهان در
روزه بر نو زینا پند
نه کز پیا پند شانا پند
کند دات سوار مناره بوی
ملعون خروش چون انی پند
یک روز خاک کردی کز ش

ایچ نبروشک ملعون بد کرد
جهانکد بشر کوش رفتار
دست ایلش نبر بوراخ خوش
بلش دستو پشی بشه پند
نیزه سپان دانه کز
جه سپارینا مکون بار
ارین جه دیدن میرا وار
بید نه صافونی بگرد
تق و امیرانی ملعون پند
دینا هینه که کش کردن تا
کند هوادار پر روزاره
بیش است پندار جوار
خدا تاج

خسرو تاج ویل هوادار
فرار ز زینا پند
کیاوه دیل دت کد او
رستم دات ز زینا پند
مخوشن و جند نام زده
رستم توار به خوش ملک
بیدر سپان جه کز
دات بفرار ز پهلوان
دیت اعاده کز زنده دید
رستم پند و جش ملک
ایم هوادار کیاوه پند
رو کرد و سپا دینه جرنید
پدایش دات فرار ز

چاره سر اینا با روز محشر ۲۷
رستم خرابش شربا کند
پر دین انام هم دبریم
خسرو بیکن خیره دال
بر انون چون لژ دمار کند
روانه را به پند صند
سگم ازین برستم وانا
کند دوره خچ پوست بد
بغض صبر بونا مارون و کز
فر تو سنان اور دوش و جند
هوادار پند کز ش
خسرو فرانس او کند زین
دین هوادار کند بورد

سمام عجب نهم جود رستم
 شفت ذراتش شافند بقصد
 کردنی نو برایشه رزداهند
 چهارم جهلکرم سبکست
 سمام شاهه والی عالم بوسه
 صلاح هر ایدن اسپه سالار
 هر نامه رستم نه که جبار
 رزداهند دیو روین سزاه
 والی رستم با بنیه نه پیش
 چهارم سپاس نامه کرنا
 اسپه داری شیر تاج خوش
 سمام نیمه بدین کنه
 در حالت به بت بهرام بلد
 پنج چهارم سمام بداند
 مابا تا نام برنج به بت
 به بت رستم همه انحص
 هر کس دونه شیرا برنا
 کاتون بنوشته شیران
 پنج چند رستم اه سردیست
 بنوشته زره زرد لایس
 رزداهند که نش پارتیم سانا
 والی رستم اسپه داری خوش
 جود رستم

۲۸
 چهارم زور بازو طعوب بدین
 چهارم الف یک با لوان
 فسی بوسه که رزداهند
 چهارم ملعون حربه پریم
 چهارم سمام شاه کرنا
 عبرت داری دل با یک
 چون مرغ تیر بندیم با خیل
 بنده که نواج کر کاوسر
 اورده سردار ز رزداهند
 والی اسپه داری شیر باک
 تراقه سروق جاسر خرا
 تا صقه نفس خوش تر زمین
 چهارم چهارم لوان برار
 بنیه مقبله نفس رزداهند
 شیر ما دروش موشی دانم
 دال زرد دوم اه کردی
 رکاب و ابرخوش برانگاز
 دردم دلتش پنهان کهر
 ملایک غرض داری احط
 ملعون بدین اسپه داری
 دیشو کر که سخط بدین سنا
 رگ جود رستم اسپه داری

گفت از زمین بحربه رستم
کز لضم بگوشه کفار
کز بد صفته ستم نه سیه اکار
حلقه کنه ان پین پاره پاره
پا بین هم اپ کشتن زین
دست بردن کوشه کجند
صفته زین ل میرا بکار
نوعه لنگه صفر فرار
او توتا بحر نبرد ۵ به
گفت بانش کرد نوزم سیرا
دیون معونه با ساز

دین به بدیش پد پدوده تم
هر شیر صبح هر بوزن مدار
دست دان بگهان پر کارزار
بیران از در بوزن از در دار
ببر صفت ۵ را حقیق تار
روزشم سیه اردو تار
هر شیر صبح هر صحن پین ملک
مدان ۵ با هم با ساز
صدا بر نبرد سر ساز
تا و محمد صفر امان
تا اخر فرق بر فرار
روح آیدش

رستم آیدش در درون شجوت
دانش از زنده هر نام
فرار ز بردن در دم پد
دانش در دم کرد ابراز
دست بردن پد صفت بگوشه
دانش با کیم کم پینار
یارب بجات نوز زینت
یارب بجات صحن حسین
یارب بجات نوز نزار
یارب بجات روف نورت
یارب بجات رجم رحمان
چاره باک توتا کرت پد

چون شیر صبح جوت حرارت
صفت اید بد جان سالم
بستن دست پانش دیرا سیرام
بقه کبانه دترت نوار
لالا هر کار قاضی حاجت
یا دانم شوی صبح بون تار
ام با صحر توره کلاست
یارب بجات سیر کوهین
یارب بجات خالد و ۲
یارب بجات سید کلاست
بزیت بود تاز ایران
بزیت بود تون ک

مناجیه بخور ام به نسیم
ایدم بتون یا حرداور
ایودات دردم او زبانه
بام رخن زور عرصه گاه
نوطرف سسم اهر کردوشن
دالی ارایسی نمودت
دای فرشته گویم ست
جر لنگو بین ابله فرشته
عزت بوی دیر بگرند
بنه زونا و ج دانش زینها
کین لیره کت او مردان
بقتش دست پاشنه زینها

برین مبادوم چونکم با کسم
ردم چه بینا دورا فریز
پناه بود بدات حزن زینها
کردن کج نیاموت باه
بجه اهر دانه لعل پرین
پر زرد اهند فاطم رین
بیرام تمام کرد رخبرو
نوطرف رسم دانی جی ایه
سردابنه نه زرد اهند
تمام اعصابش کرد بطوط
حد صه او نه با صه کین
کیست دقت او نه کین
ایران و نه

ایران و نه کین
رسم تشریف بود و خیمه زین
رسم دات ارشاد پنا همه
سرن جرم تا فایران
شاه بیخ نون ل چه کشفه بین
رسم دات ارباب فرزان
لوار با درین بره صفا
کشد جم جم اهر کینه در
رسم فرودت دینه فبرس
رسم دات معدول کمر بکریا

فتح رسم به نوا عرصه گاه
دال پاشکون افرین
ایدم مطبف تا دور دانا
ا هزار چو ل سمام صغ جفایان
سکونای جهر طر ح کلچرخ
امانت بتوا صغ طر کین
است هوا هر کرد و دال ص
روینا بر رسم عرصه کا خط
کشم دات پش او کین
سردابنه دینه لورین

دست بر او بر کوبد از صومغ

ادرد لسه ز اکر ز کادس

دانش با سپهر و ایش ز بقین

بنا کوه بر زردان بر جم

جم جم بگزشت با پادشاه

پیا با نه زین خوش کردک

جم جم فرورد به با پند

کرات گریه بدینت

بو نور شکست زوالهم

طرف چشیم بر آویارا

شاهنوا زور از سخن

ملوک پرن شتر ز کوه

ملوک ناکه شتر ز زمین

بیاد به ارمه م به کیم

ا سپرد از ان زرد با راقم

ملت واپس جم جم کمره

به به انحر و ریاد ابله

هر چه است از کوه بر نه کوه

سیر عاورد نوی ترش دانم

بایند بزین ارم جم جم

چادوم به اید

چادوم بیاد به دست رتم

جم جم به دستم رو نیاسته

بایس دور داران بر صفت

بکران جم جم کردش بدندان

جم جم گفت نون خوش بر منم

لشک ز دنیا دار جم جم

ملوک کسیده و نعم پیرین

اولان صخر زرم با شیشه

رخس بر هر صفتش بر زرد هوا

زنان که رتم موینبه ضرر

نخته داوردیم با نه ستم

اعفای سیدم جید کوه جم جم ۴۱

رغم تو است ارباب خرم در راه

رخس هم روان با به عرصه خطر

ده مرغ کوشش کنه نام چه حکمان

نیاد ایش نعم بد اخطر

بیاد به ادمش توان

لما با رتم لصدقه رقیب

بوان خوش ارادت بیاد

بد و نفع پیدا او دیو کمره

دست این بلاد از خوش پیرم

صلو جم جمش بقین بر نعم

کین دلبون نوج مبدن
اونه و پانال و انقد سر
اونه دافرت جم جم بیک
رسم کنگ داو زیندا
جودید و خوش بون سپهر
سوار بد و خوش دلف زیندا
هم سیر فزانه سیرا بین
سوزان چا کترن قرار
زرع بر فضا سر کرده
طیب طیب سال در لاد کزینا
۱۱۱۱

شاه مهر با بر افین و نال
همون جبار بر زور اوشتور
هوادا رودم نوج مبدن
بغوب فخر برش کرد جیاه
ایران شاهان تورانه ذیل
کاوسر کین پد نزه دیوان
دنگ مبرزن نیم آخوبین
جهلم رسم دیوانا بین فرار
بنا در بوق یلد سر دوه
سرویه فرفرن پایز سر
بنا در بوق

بنا در بوق بران سر دوه
طهد اسایی زین لضاف
جیابین جم ام سیرا دین
صرو خردال روزاره اوچک
دال زربوات رب رحمان
بیک کجه سیرا به بوس
شاه کجیره فرماندازان
جهلمه دهل عالم ماتم
تابه نیه شو محسن بنا ک
پرده تورنگه تریا تار
جه لطف چوله و نازک تمسین

۴۲ سیده بدر کایزینا سر دوه
فرد و نیشتر لان مخلد
ده هزار کشتن جیت سیرا
۱۱۱۱ با فحیم جیابین کجک
ار صاحب خردیم فر نشانه
شکرانه پهر او روش و جی
و بلا رسم کردن زیندا
بغیر نشانه فتح رسم بی
لاد کجه سیرا به بوس
سینه سحر بیج انگار
خورشید فادر عالم کرد اوشت

سپار پین چه نواب کی کار
ضرب زنت و باخت کر کار
باد راه و بر سر آن تورم
حب موفوده ماه کینک
دانش کردن زردمان
چار صد و یوسه صفت
سهم ایدیس سر زراو
غوا تباه سر دین
اکس ایرانی با در دست
سوار به دخت او ده لک

بنام یزدان کردان اقرار
فرا بیلاد نو ما داد و دیار
سهران پیکنو بوینه قطار
گروین در تمام ویدیل
با ستر نزم نماند در اند
وان چه کبر که کوی کرنا
بچ مد اوین دینه زرد
بجوش بجوش بر سر صده
نار و چه سیر اکبر نفع
چغ پارسه در هر
سهم

سهم پیدین مویک کراه
چو لاک داد نید و تخرید
دانی ذال پر و چه پوچ
رسم اید ز زنه موریر اوها
با دارنگاه بکاید زین
یا دابیدم نونه حکم دال
سر طایفه ارس و است لبر
سهم اید ز زنه بو و خرد
گردد هر زرم نه او دانم
ذال ز زو است کرم بهار
در سبب نوب نو با و تار قار

چه خوش و دستم بر دم و انان
چغ خوشی و کنت به با کسرو
کردن بخند سر با ستم
بقره خف موش و حشر
ناله با کار صفا اصرین
دانی و اسر مویک دیو به کحل
یک صفت بر دم صفت و صبر
دست بردن به کرد دیو بود
مددیک نوزنم مو است اکل
برای بفراد و صر صا بندار
بیتد رقیقه بر سئون تار

اگر او کرده بود بفرش
یا صورتی که در کتب است
آورد چه سرد آرز پرشتر
و اندک سرتی که است
چون در باره معلول بدین
غیرت و اینی در باره است
دست بردن بر کز پرشتر
بر دروز هم آرز است
و اندک که سرتی است
چون در باره در کتب است

مغز هونا و کدو و خرف
که در این کتب است
ت و تعجب در دانش نوز
پرانه پرستند محاکم نوز
رضی تا رانوش نوز
رکاب و بر رضی بر این است
کین نمره نوز است
سواله کردن بر علم
کوه کوه را تا نوز
مغز که در کتب است
رنگ

رستم هم یقین هواد اکنه
سرش چه آرز بجز خنجر
یا دایره ف نید اجد
پارس بد آرز که در
الامان خیزانند ترکان
بر یک خیزانند در عرصه گاه
بند هم بگریم میدالین
چنانچه نایم سام سوار
صحنه گرام با نام نوز
بهرام کوار بدو پست نشانی

۴۴ سم پدین اور در نوبند
کوار بدو در خوش نوز تا مور
دست را بشیر بونیه کند
مغز که در کتب است
رنگ نوز نوز در دهان
طیب طیب که بر این کتب است
چنانچه نایم سام سوار
صحنه گرام با نام نوز
بهرام کوار بدو پست نشانی

پنهان چیز کوشش ایسی ه
جگره رسول صد اسکن
مدانک بهم صر به تیغ تیز
صد چنانچه سخن نام بود
صفا پاک تیغ خرامنگر
رسم خواتین آریا
هر کس صبر ماوردوس
میدل پر نور بر آب رام
اتم فردا هر زرم کن
چهار جانب کینان خردن

بانه دیر آرون بر له
به میدان زرم به خزا
دیوان معلول کرد کز
مدانک کف پول دیوان
پوشه سپارک و هم
سرم مذان نوه کینان
مازن نوجو دایم لغز
به سپار دیوان کرد طلوع
سند که در صد بیایان
تیراه نال آریا پر خوش
دیوان

دیوان بدین مکتب نور
بغض بین بغض سر بر آ
نهار جوب خیر از نر نه
شاه کجیز لوار به نرین
به نغزه رستم قیامت خزا
کامر بنیته که به نغزده
کامر کجیز به نغزده
که کامران یا قر غفور
دلقق بدین نور تسخیر
نار امر کینان بر اول
افخ به بدختر کجیز آن لم

۴۵
داد پلا عظم سیدان که
بغض غلط بین شکر سیاه
به غوغا و خردن زرم دوله
کامر کینان به مضاف کینان
دیوان سیدین طوطی بر آ
کامر کینان علقه هزاره
رور عمره سیدان اوران
که بغض تیغ کامر کینان
بغض بین کوشه بغض کینان
میکدم دم نه ناسرد
موانش بهیرا رسد نام

دانش پروردگار یونان ریز
جی گفتو بین پر افرین
سب که بدین اویزه بریز
دست را بینه زرم صف
دانش غرق سر سپر آملون
پیران سرگرم چه سپر آملون
شاه کجسر دلیک پر قین
شاه افرای راورد نظر
دانش کلمه است شاه افرای
پادشاه زرم صف

بامرزیم نور بکین کرای
ناگاه پلانی حافر بویجا
رکاب را بخش منو نامور
رزاجه من سیر خ کور
نمیدان کین کردی سرگور
شاه افرای سب کرای
مدامه یوان چه سپر آملین
هوادا پر پی کر راه در
اپس کون بد کضراب
دست را بینه بد لوزی
پرده

پرده باینند بوش پوت
دانش با نه اسرشی آملان
دانش غرق سر سپر آملان
سینه خانه بد چه زرد جند
کبکرت ماه جند کون
نشن زور تحت سر سپر آملان
بودان زور تحت سر سپر آملان
دست کرد برادر شاه نارین
یاد بدست قصاص با جو
چاه امر سن مرهت ه
در هم دات اسر و صید صید

په ایون باوش بودم محروم
بستون قصاص باوش بودم
عظاک بد چون شاه افرای
سینه رین رین کلف کلف
اسار دیوان آورد چه سع
شاه کون شاه افرای
اما بکفر شاه افرای
در اوم کین دلیک کین
سوم بیک پهلوان
سوم بر شول ام نارین
تو اید حوا چه ایتم کین دلیک

دانش بیستم شهر شکوه
دات بهترین در مکنوز
رسم و فرمان در بنام
رز مع رنفر خنفس کردت
زال زرخ رسم بنام
امت تمام کرد جو سپردار
ساکه ابد دین نور استرا
شیران ابر او تعجب خود
با درخلف نوزم بی پایه
پادشاه و کیم به نصرا

قصت جردین و هرانه مو
تا و تعجب شب بنگارن تیار
رخن کران تا ریزین بجم
آوردی در بنجینه زرگار
سوارین دیزین مردان
رکاب دایا نه چهار
کردن زار رین فرادا
کردن مینار تون ضرر
با قدرت بنا بر استاه
کار کردن و سر سپدارا
بی در زنه

بی در زنه چون روز محشر
با فایده بن را نیم پداس
چه مار یکله خیمه کردن بار
امان بدولات سپه سالار
ارگن اما بدولات حی
بفت مدح و بکرمه با قوس
رستم سوخته ورد در کار صیر
مکروه تقطیم و پادشاه
مخ پر ضرر دونه پر کحل
یارب حاجت پادشاه
یارب حاجت بنمرا کشته

شیران ابر او شکوه و پر
جو دایه شیران رو کردن پی
روانه را بین شیران سردار
راز زمین بدگم بریدان
کردن زار بر ابر کس
به خواه مقام زونا و نسو
جود ما ضرر دونه چهار
تا در هر مردن تا افرا
مکرون جود تا هزار
به برکت دیت دن بر لک
به بخر کنایه رفقه ز پادشاه

باب بیست و نهم در معرفت نور

باب بیست و هفتم صفات کبار

باب بیست و هشتم سوره ناس

باب بیست و نهم سوره اولیه

در حدیثی که در آنست

نامه اعلیٰ م کا و رون بنین

در حدیثی که در آنست

در حدیثی که در آنست

در حدیثی که در آنست

باب بیست و نهم سوره ناس

باب بیست و هفتم سوره ناس

به لا بزاریت فرزند شاکر

به بحر طرب سوره رابعه

ایه و عظیم هر که از عفا

به چشم سوره سوره

ایه عظیم هر که از عفا

بنده بنویس بخدمت خدای

صلوات در بر روح پاک

مهرزاد و روحانی سلم
ز ما بخواه علیه السلام

مزار علی مراد پور

عشق و محبت